



شکفتن

آنروزه آه

سر به هم آورده دیدم برگ‌های غنچه را / اجتماع دوستان یکدلیم آمد به یاد (صاحب تبری)

قلمرو زبانی: یکدل: صمیمی / قلمرو ادبی: برگ‌های غنچه را سر به هم آورده دیدم: استعاره، جانبخشی

بازگردانی: گلبرگ‌های جمع شده غنچه را که دیدم، به یاد دوستان یکدلیم افتادم.

پیام: به یاد آوردن دوستان یکدل

ارمغان ایران

فرزندم، هوشمند دلبندم! ایران سرزمین ما، سرزمینی است بس کهن که دیری در درازنای تاریخ خویش، بزرگترین و آبادترین کشور جهان بوده است. لیک آنچه ایران ما را از دیگر کشورهای نیرومند جهان جدا می‌دارد و برمی‌کشد آن است که کشور ما همواره سرزمین سپند فرّ و فروغ و فرزانگی و فرهیخته بوده است.

ایرانیان با دیگر مردمان پیوسته به مردی و داد و دانایی رفتار می‌کردند. بیهوده نیست که سرزمین ما را ایران می‌نامند که به معنای سرزمین آزادگان است و آزادگان. **قلمرو زبانی:** هوشمند: هوشیار / دلبند: عزیز / بس: بسیار / کهن: قدیمی / دیری: مدت دراز / درازنا: طول / برمی‌کشد: بالا می‌برد (بن ماضی: برکشید، بن مضارع: برکش) / سپند: مقدس / فرّ: شکوه / فروغ: روشنایی، نور / فرزانگی: دانایی، علم / فرهیخته: ادب آموخته، علم آموخته / مردی: مردانگی / داد: عدالت / قلمرو ادبی: واج آرابی

بازگردانی: فرزندم، عزیز هوشیارم! ایران سرزمین ما، سرزمین بسیار کهنی است که مدتهاست در طول تاریخ خودش، بزرگترین و آبادترین کشور جهان بوده است؛ اما آنچه ایران ما را از کشورهای نیرومند دیگر جهان جدا می‌کند و بالا می‌برد آن است که کشور ما همواره سرزمین مقدس شکوه، نور، علم و ادب بوده است.





ایرانیان با مردمان دیگر همیشه به مردانگی، عدالت و دانایی رفتار می‌کردند. بی خود نیست که سرزمین ما را ایران می‌نامند که به معنای سرزمین آزادگان است و آزادانگان.

پیام: فر و فروغ ایران.

دشمنان تیره‌رای و خیره‌روی ما نیز به ناچار این سرزمین را بدین نام سیند و ارجمند می‌نامند و ایرانیان را به پاس آزادگی‌شان می‌ستایند. بدین‌سان برترین و گرامی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

گرامیم، می‌دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خامه دشمن روان می‌شود؛ زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلایش. دشمنی که جز زشتی و پلشتی و کاستی و ناراستی و ددی و بدی نمی‌تواند و نمی‌خواهد دید، هنگامی که ایران و ایرانی را می‌ستاید ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو سر فرود آورد و زبان به ستایش بگشاید.

قلمرو زبانی: تیره‌رای: بداندیش / خیره‌روی: سرکش، گستاخ / ارجمند: گرامی / به پاس: به احترام / ستودن: ستایش کردن (بن ماضی: ستود، بن مضارع: ستا) / بدین‌سان: بدین گونه / گرامی: عزیز / ارمغان: ره آورد سفر، سوغات / خرد: عقل / استوار: پایدار، ثابت / زبان: سخن / خامه: قلم / پیراسته: آراسته، پاکیزه / آلایش: آلودگی / پلشتی: آلودگی، ناپاکی / کاستی: کمبود / ددی: درندگی / توانستن: (بن ماضی: توانست، بن مضارع: توان) / خواستن: (بن ماضی: خواست، بن مضارع: خواه) / ناچار: ناگزیر / والایی: ارجمندی / گشودن: باز کردن (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشا) / قلمرو ادبی: سر فرود آوردن: کنایه از تعظیم کردن / زبان: مجاز از دهان / زبان گشودن: کنایه از سخن گفتن

بازگردانی: دشمنان بداندیش و گستاخ ما نیز از روی ناچاری این سرزمین را با همین نام مقدس و ارجمند صدا می‌کنند و ایرانیان را به احترام آزادگی‌شان تحسین می‌کنند و با این شیوه برترین و گرامی‌ترین هدیه ایران به دیگر سرزمین‌ها اندیشه، خرد و فرهنگ بوده است.

ای فرزند گرامی ام، می‌دانی که برترین و ثابت ترین ستایش آن است که بر زبان و قلم دشمن جاری شود؛ زیرا ستایشی است خالی از هر آلودگی. دشمنی که جز زشتی، ناپاکی، کمبود، ناراستی، درندگی و بدی نمی‌تواند و نمی‌خواهد ببیند، هنگامی که ایران و ایرانی را تحسین می‌کند ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و ارجمندی ایران و ایرانی تعظیم کند و شروع کند به ستایش ایران و ایرانی.

پیام: ستایش دشمنان، ایران را.

آری میهن شکوهمند ما این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن‌رایان، این کانون روشنی و راستی این کشور مردان گرد، یلان پردل، دلیران و شیران، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که ما بدان می‌نازیم و سر از همگانان برمی‌افرازیم.

فرزندم! من می‌دانم و بی‌گمانم که تو ایران را از بن جان دوست می‌داری؛ زیرا تو از تبار ایرانیان نژاده و آزاده هستی؛ از آن پاکان که جانشان از مهر ایران تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می‌تپد؛ از آن دانایان خویش‌شناس که اکنون ایران را به گذشته پرفروغ آن می‌پیوندند. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه استوار چون کوه می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویشان بیگانه شده‌اند، به خویشان بازآورند و به خود بشناسانند.



قلمرو زبانی: شکوهمند: با عظمت / **خاستگاه:** مبدأ، محلّ پیدایش (هم‌آوا؛ خواست: تقاضا کرد) / **بخرد:** خردمند / **روشن‌رای:** روشن‌فکر / **کانون:** مرکز /

گرد: پهلوان، نیرومند / **یل:** پهلوان / **پردل:** دلیر / **نازیدن:** افتخار کردن (بن ماضی: ناخت، بن مضارع: ناز) / **همگنان:** همگان / **افراختن:** بلند

کردن (بن ماضی: افراخت، افراشت؛ بن مضارع: افراز) / **بی‌گمان:** بی‌شک / **بن‌جان:** ته‌دل / **تبار:** اصل، نژاد / **نژاده:** اصیل، نجیب / **آزاده:**

شریف / **مهر:** عشق / **تابناک:** تابنده، درخشان / **تپیدن:** ضربان داشتن (بن ماضی: تپید، بن مضارع: تپ) / **خویش‌شناس:** خودشناس / **پرفروغ:**

پرنور / **پیوستن:** وصل کردن (بن ماضی: پیوست، بن مضارع: پیوند) / **آزاداندیش:** آن‌که آزاد می‌اندیشد / **پایدار:** پاینده / **نستوه:** خستگی‌ناپذیر

/ **بازآوردن:** برگرداندن (بن ماضی: بازآورد، بن مضارع: بازآور) / **شناساندن:** (بن ماضی: شناساند، بن مضارع: شناسان) / **قلمرو ادبی:** سر

افراختن: کنایه از فخر کردن / **دل‌تپیدن:** کنایه از «خواستار و دوستار چیزی بودن» / **چون‌کوه:** تشبیه

بازگردانی: آری میهن شکوهمند ما، این محلّ پیدایش خردمندان و دانایان و روشن‌فکران، این مرکز روشنی و راستی این کشور مردان نیرومند، یلان دلیر، دلیران و شیران، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که ما بدان می‌نازیم و در میان همگان به خود فخر می‌کنیم.

فرزندم! من می‌دانم و شکی ندارم که تو ایران را از ته دلت دوست داری؛ زیرا تو از نژاد ایرانیان اصیل و آزاده هستی؛ از آن انسان‌های پاک که جانشان از عشق ایران درخشان است و عاشق نام و یاد ایران اند؛ از آن دانایان خودشناس که امروز ایران را به گذشته درخشان وصل می‌کنند. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و خستگی‌ناپذیر محکم مانند کوه می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویشتن بیگانه شده‌اند، به خودشان بازآورند و به خود بشناسانند.

پیام: عشق به ایران.

ای فرزندم، مرا کمترین **گمانی** در آن نیست که تو ایران را دوست می‌داری؛ لیک دوست داشتن **پسند** نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا بتوان آن را بدان‌سان که **شایسته** است و **سزاوار** به دیگران **شناساند**. **این باری است** که بر **دوش** تو **نهاد** شده است؛ **باری** به **گرانی** دماوند که هر پشت را **خرد** می‌کند و درهم می‌شکند، مگر پشت **ستبر** و **استوار** و نیرومند فرزند ایران که تویی!

قلمرو زبانی: گمان: شک / **پسند:** کافی / **شناختن:** (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس) / **بدان‌سان:** بدان‌گونه / **شایسته:** برازنده / **سزاوار:**

شایسته / **شناساندن:** معرفی کردن (بن ماضی: شناساند، بن مضارع: شناسان) / **دوش:** شانه / **نهادن:** گذاشتن (بن ماضی: نهاد، بن مضارع: نه) /

گرانی: سنگینی / **خرد کردن:** درهم شکستن (هم‌آوا؛ خورد: صرف کرد) / **شکستن:** (بن ماضی: شکست، بن مضارع: شکن) / **ستبر:** تناور، تنومند /

استوار: محکم، ثابت / **قلمرو ادبی:** **این باری است:** تشبیه (این مسئولیت مانند باری است.) / **بر دوش کسی نهادن:** کنایه از «به عهده کسی گذاشتن»

بازگردانی: ای فرزندم، من کمترین شکی ندارم که تو ایران را دوست می‌داری؛ ولی دوست داشتن کافی نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا بتوان آن را آنطور که **شایسته** است و **سزاوار** به دیگران معرفی کرد. این مسئولیت باری است که به عهده تو گذاشته شده است؛ باری به سنگینی کوه دماوند که هر پشت را **خرد** می‌کند و درهم می‌شکند، مگر پشت تنومند، محکم و نیرومند فرزند ایران که تویی!



پیام: پذیرش مسئولیت.

هر آینه می‌دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد دل بدان خواهد باخت و جوشان و پرتوان خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و بهروزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی بازنماند و دریغ نوزد.

قلمرو زبانی: هر آینه: همانا / دانستن: (بن ماضی: دانست، بن مضارع: دان) / شناختن: (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس) / باختن: از دست دادن (بن ماضی: باخت، بن مضارع: باز) / جوشان: جوشنده / پرتوان: پر قدرت / کوشیدن: (بن ماضی: کوشید، بن مضارع: کوش) / شکوفایی: شکفتگی / بهروزی: خوشبختی / تکاپوی: تلاش / بازماندن: (بن ماضی: بازماند، بن مضارع: بازمان) / دریغ: افسوس / دریغ ورزیدن: مضایقه کردن / ورزیدن (بن ماضی: ورزید، بن مضارع: ورز) / قلمرو ادبی: دل ... باخت: کنایه از شیفته شدن

بازگردانی: همانا من می‌دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد عاشق آن خواهد شد و جوشان و با انرژی خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و خوشبختی آن از هیچ تلاش و تکاپوی بازنماند و مضایقه نکند.

پیام: همه کارها به دست اوست.

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم از سر آگاهی است و برآمده از باوری استوار بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر فر و فروغ ایران خواهی افزود و چشم جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخویشتن‌شناسی و از خودبیگانگی را خواهی زدود.

هان و هان خویشتن را خوار مدار! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و در جهان گرامی‌ترینی؛ پس دل از هر گونه آلایش و گمان درباره خویش پاک ساز و پرهان و بدین سخن باور آور که فرزند ایران و بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی.

قلمرو زبانی: باش: (بن ماضی: باشید، بن مضارع: باش) / گفتن: (بن ماضی: گفت، بن مضارع: گو) / از سر: از روی / برآمده: نشأت گرفته / استوار: محکم / دانستن: (بن ماضی: دانست، بن مضارع: دان) / کردن: (بن ماضی: کرد، بن مضارع: کن) / فر: شکوه / فروغ: روشنایی، نور / افزودن: اضافه کردن (بن ماضی: افزود، بن مضارع: افزا) / کشاندن: (بن ماضی: کشاند، بن مضارع: کشان) / خیرگی: حیرت، سرگشتگی / ناخویشتن‌شناسی: بی ادبی، گستاخی / زدود: پاک کردن (بن ماضی: زدود، بن مضارع: زدا) / هان: آگاه باش / خوار: پست (هم‌آوا؛ خار: تیغ گل) / داشتن (بن ماضی: داشت، بن مضارع: دار) / آلایش: آلودگی / گمان: شک / رهاندن: آزاد کردن (بن ماضی: رهاند، بن مضارع: رهان) / آوردن (بن ماضی: آورد، بن مضارع: آور) / بیشه: نیزار، مرغزار / قلمرو ادبی: تیرگی ناخویشتن‌شناسی و از خودبیگانگی: اضافه تشبیهی / چشم و چراغ ایرانی: اضافه استعاری، تشبیه / بیشه فرهنگ: اضافه تشبیهی / شیر شیران هستی: تشبیه

بازگردانی: بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم به خاطر آگاهی و اطلاعات من است و برخاسته از باور محکمی است بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر شکوه و روشنایی ایران خواهی افزود و چشم مردم جهان را به حیرت خواهی کشاند و تیرگی ناخویشتن‌شناسی و از خودبیگانگی را نابود خواهی کرد.



آگاه باش خویشتن را پست مدار! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و در جهان گرمی‌ترینی؛ پس دلت را از هر گونه آلودگی و شک درباره خودت پاک کن و رها کن و به این سخن باور بیاور که تو فرزند ایران و شیر بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه هستی.

پیام: همه کارها به دست اوست.

بخوان و بجوی و بیوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگذار؛ به پاس آنکه تو را فرزند ایران برگزید.

آری، تویی که آینده میهن را **درخشان** خواهی **ساخت**.

خدای بزرگ پشت و پناه تو و میهن. تن و جان **بی‌گزند** و میهن **آبادان باد**.

قلمرو زبانی: بخوان: (بن ماضی: خواند، بن مضارع: خوان) / **بجوی:** (بن ماضی: جست، بن مضارع: جوی) / **پویدن:** رفتن (نه با شتاب و نه به

آرامی) (بن ماضی: پوید، بن مضارع: پوی) / **شناختن:** (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس) / **پروردگار:** پرورنده / **گزاردن:** به جا آوردن (بن

ماضی: گزارد، بن مضارع: گزار) / **به پاس:** به احترام / **برگزیدن:** انتخاب کردن (بن ماضی: برگزید، بن مضارع: برگزین) / **درخشان:** نورانی

/ **ساخت:** (بن ماضی: ساخت، بن مضارع: ساز) / **بی‌گزند:** بی آسیب / **باد:** فعل دعایی / **قلمرو ادبی:** واج آرای

بازگردانی: بخوان و جستجو کن و حرکت کن و ایران و خود را بشناس و از پروردگار پاکت سپاسگزاری کن؛ به احترام آنکه تو را فرزند ایران انتخاب کرد.

آری، تویی که آینده میهن را **درخشان** خواهی کرد.

خدای بزرگ پشت و پناه تو و میهن. تن و جان **بی‌آسیب باد** و میهن **آبادان باد**.

فرزند ایران میرجلال الدین کزازی؛ با کمی کاهش و اندکی تغییر



۱- برترین و گرمی‌ترین ارمغان «ایران» به دیگر سرزمین‌ها چیست؟ - برترین و گرمی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها اندیشه و

خرد و فرهنگ بوده است.

۲- دو تن از دلیران و پهلوانان نامدار ایرانی را نام ببرید که برای سربلندی ایران کوشیده اند. - رستم / کیخسرو

۳- به نظر شما چگونه می‌توان از فرهنگ و ادب فارسی پاسداری کرد؟ - فرهنگ ایران را بشناسیم و به فرزندانمان بیاموزیم. بکوشیم این

فرهنگ را بشکفانیم و آن را در دیگر کشورهای جهان بگسترانیم.

۴-

**دانش ادبی: واج آرای (نغمه حروف)**

هماً نظور که در سال گذشته خواندید، یکی از عناصر زیباسازی سخن، کاربرد «تکرار» در کلام است. آهنگ حاصل از این تکرار، گوش را می‌نوازد و بر موسیقی متن و تأثیر آن می‌افزاید.

نمونه‌های زیر را با هم می‌خوانیم:

■ کشور ما، همواره سرزمین سپند فز و فروغ و فرزانی و فرهیختگی بوده است.

■ لبخند تو خلاصه خوبی‌هاست / آختی بخند، خنده گل زیباست

بازگردانی: لبخند تو چکیده همه خوبی‌ها و زیبایی‌های جهان است. اندکی بخند؛ زیرا تو مانند گلی و خندیدن گل زیباست.

لخت: اندک

در عبارت و بیت بالا، کدام حروف، بیش از بقیه تکرار شده است؟ - عبارت: ف، ر / بیت: خ

مهره‌گیری از تکرار حروف، کلام را دل‌نشین‌تر می‌سازد و سبب روشنی و رسایی سخن می‌شود. به تکرار یک حرف یا صدا (صامت، مصوت) در عبارت یا بیت، «واج آرای» یا نغمه حروف گفته می‌شود.



۱- شعری از فردوسی، درباره عظمت و بزرگی ایران بیابید و در کلاس بخوانید.

که ایران چو باغی است خرم بهار / شکفته همیشه گل کامکار

اگر بفکنی خیره دیوار باغ / چه باغ و چه دشت و چه دریا، چه راغ

نگر تا تو دیوار او نفکنی / دل و پشت ایرانیان نشکنی

کزان پس بود غارت و تاختن / خروش سواران و کین آختن

زن و کودک و بوم ایرانیان / به اندیشه بد من در میان

هوا خوشگوار و زمین پرنگار / تو گفتی به تیر اندر آمد بهار

همه سر به سر، دست نیکی برید / جهان جهان را به بد مسپرید

نخوانند بر ما کسی آفرین / چو ویران بود بوم ایران زمین

دریغ است ایران که ویران شود / گنام پلنگان و شیران شود

۲- درباره تکرار حرف و نقش آن در بیت زیر، گفت و گو کنید.

«خیزید و خز آرید که هنگام خزان است / باد خنک از جانب خوارزم، وزان است» (منوچهری دامغانی)

تکرار واج‌های «خ» و «ز» بیت را آهنگین کرده است؛ همچنین تکرار این دو واج ما را به یاد خش خش برگها در فصل خزان می‌اندازد.



بازگردانی: بلند شوید و جامه خز بیاورید؛ زیرا پاییز فرارسیده و باد خنک از سوی خوارزم وزیدن گرفته است.

فعالیت‌های نوشتاری

۱- غلط‌های املایی را در عبارت‌های زیر بیابید و اصلاح کنید.

(الف) ایران، این خواستگاه بخردان، حتی دشمنان به کین و دل چرکین را در برابر شکوه خود به زانو در می‌آورد. - خواستگاه

(ب) فرزندم، تویی که فز و فروق ایران را بدان بازخواهی گرداند و چشم بهمانیان را به خیره گی خواهی کشاند. - فروغ / خیرگی

(پ) دل از هر گونه آلابش و گمان درباره‌ی خویش بپیرای و یزدان پاک را سپاس بگذار. - بگزار

۲- واژه‌های جمع را به مفرد و واژه‌های مفرد را به جمع تبدیل کنید.

هنگان: همه / ارمغان: ارمغان‌ها / رادان: راد / ادب: آداب

۳- در متن درس، دو جمله بیابید که «تکرار حروف» در آنها بر موسیقی کلام افزوده است.

- آری میهن شکوهند ما این خواستگاه بخردان و دانایان و روشن‌رایان، این کانون روشنی و راستی این کشور ...

- بخوان و بجوی و بهوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار.

۴- مفهوم کلی عبارت زیر را بنویسید.

«تویی که در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و بهار آفرین باغ ایران.»

یعنی اینکه تو فرزند ایران می‌توانی سبب شکوفایی و پیشرفت ایران شوی.

هرگاه پسوند «ان / ن» به پایان واژه‌هایی نظیر «زنده، راننده، دونده، پرنده» افزوده شود، این گونه نوشته می‌شوند: «زندگی، رانندگی، دوندگان، پرندگان»

حکایت فوت کوزه‌گری

کوزه‌گری ماهر و ورزیده شاگردی داشت که چندین سال نزد او کار کرده و فنون کوزه‌گری را از او فراگرفته بود. روزی شاگرد دستمزد

بیشتری از استاد درخواست کرد. کوزه‌گر بر دستمزد او افزود. پس از مدتی باز شاگرد سر ناسازگاری گذاشت و گفت: «دیگر فن کوزه‌گری را

به تمامی آموختم و قصد دارم در کارگاه خود استادکار شوم.» کوزه‌گر از او خواست به پاس حقی که بر گردن او دارد، چند ماهی بماند و یاری



اش کند. شاگرد بی‌اعتنا به درخواست استاد او را رها کرد و کوشید در کارگاه خود برای رقابت با استاد مرغوب‌ترین کوزه‌ها را بسازد. او با دقت شروع به ساختن کوزه کرد؛ اما لعاب هیچ یک از کوزه‌ها زیبا و شفاف از کار درنیامد.

قلمرو زبانی: کوزه گر: کوزه ساز / ماهر: ورزیده / ورزیده: کارکشته / فنون: جمع فن / فرا گرفتن: یاد گرفتن (بن ماضی: فراگرفت، بن مضارع: فراگیر) / درخواست کرد: خواهش کرد / افزود: اضافه کرد (بن ماضی: افزود، بن مضارع: افزا) / ناسازگاری: مخالفت / گذاشتن: نهادن (بن ماضی: گذاشت، بن مضارع: گذار) / گفتن: (بن ماضی: گفت، بن مضارع: گو) / آموختن: یاد گرفتن (بن ماضی: آموخت، بن مضارع: آموز) / خواستن: (بن ماضی: خواست، بن مضارع: خواه) (هم‌آوا؛ خاستن: ظاهر شدن) / به پاس: به احترام / ماندن: (بن ماضی: ماند، بن مضارع: مان) / یاری: کمک / بی‌اعتنا: بی توجه / درخواست: تقاضا / رها کرد: ترک کرد / کوشیدن: (بن ماضی: کوشید، بن مضارع: کوش) / ساختن: (بن ماضی: ساخت، بن مضارع: ساز) / لعاب: روپوشه‌ای با سطح صاف و براق یا نیمه براق بر روی کاشی و سرامیک / شفاف: روشن و درخشان / از کار درآمدن: به نتیجه مطلوب رسیدن / **قلمرو ادبی:** سر: قصد / برگردن داشتن: کنایه از «مدیون بودن» /

شاگرد ناگزیر نزد استاد بازگشت. استاد او را واداشت. مدتی دیگر نزد او بماند تا اشکال کار را دریابد. سرانجام یک روز استاد گفت: «رمز مرغوب بودن کوزه‌ها در این است که هر کوزه را پیش از آنکه در کوره بگذارم، فوت می‌کنم تا گرد و خاک از روی آن پاک شود. تو همین یک نکته را در نظر نداشتی و اشکال تو تنها یک فوت بود؛ فوت کوزه‌گری.»

قلمرو زبانی: ناگزیر: ناچار / بازگشتن: برگشتن (بن ماضی: بازگشت، بن مضارع: بازگرد) / واداشت: مجبور کرد (بن ماضی: واداشت، بن مضارع: وادار) / دریافتن: فهمیدن (بن ماضی: دریافت، بن مضارع: دریافت) / مرغوب: پسندیده / گذاشتن: نهادن (بن ماضی: گذاشت، بن مضارع: گذار) / نظر: نگاه (هم‌آواگونه؛ نذر: عهد) / در نظر داشتن: پیش چشم داشتن / **قلمرو ادبی:** در نظر داشتن: کنایه از توجه کردن

فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست با تصرف و تلخیص